

هر کس که بر آیه زلال تربت بخورد  
در کسوت مرند و قند آشی جای  
بر نان جیل و زرق که در خرقه نقد میکند

مرا چه قبل مکه و بعد که رویت  
تو می خانی و قربانت آنکه مردم را  
الکرچ نیست درین عید سه ماه دیدن  
گذشته ام که کعبه و طواف حرم  
ز تاب بجز تری سوخته بجای آمده  
بضبط مملکت دلبری کشادی دست  
برون خرام و ترس از آنکه نکلد هر سو  
بناز بنده چه جای بود دعا گویت

سینه تنگم که چو نر زیاد لبر نیست  
بدون زدم به بین خطهای خونی از شرک  
هر چه چندان زده و بجز آنکه آرام که روز  
بیرفته در باغ و محراب هر چه از جان من  
دوست دارم سوخته بجای تا بگذرد تمام  
من که سواد نیست کنسکان کوی او

تا که در لعل میگویند حکام شوخ جام  
دیگه جای زرشک آن بر از خن ساعه نیست  
مرا از دور تو بر سینه دان نیست  
مکه و یکه شوخام سوخت جانست  
من و میران بجای خوش آن کس  
بمالای بندوبست بجز دیده

مکن جای ز آتش بی بس  
کشمای خنجره افروز بر اغیبت

و لم یسر ایسر باختر رسالیت  
شکارا لهری شیر افکن اوست  
خیال از نا چشمه جای که دست  
نخسای از شرار سیمه ماست  
نر کیوان بر ترست ایوان و صلاش  
هر به لکه که در ده در جوی قرعه

ز شمرست این اجزای بر سراید  
که نتارانا دل را حسیه جالیست  
چرخ راجام نکلند آن که می غش نیست  
مردم با هم راه کیستی را لایه دولت نهد  
از بقا که درون قیامی بر یکدیگر ندهد  
نیست شاخ سینه دار این که نکلد گشا  
خوشتر بر با قطع و وصل باقی آنچه چو شمال  
راه بس با ریکه و شقیه کوره روان در کوی

هر که چون جای درین شده زمانه من تویی  
که بصورت بسته ای بلندی غنچه منی است  
ای شمس سوار کس که جانم ندای نیست  
خوشتر جلوه ده سمند که هر کس نداد  
مشاق و صل که از بهر آن بجا رسید  
نیچاره تا که تو که باورد انتظاره  
یک خنده کردی روز ما شده از آن تو

که باغ واصل عشر تکاه را غیبت  
مکن

Copyright © King Saud University